

### □ رکود مبارزات

طی سالهای ۳۷-۱۳۳۶ ارتباط من با حزب مردم کاهش یافت و دیگر در آن جلسات حدوداً پانزده نفری شرکت نمی کردم. در طول این دو سال، افول مبارزات ملت فرارسیده و حرکت نهضت مقاومت بسیار کند شده بود. مجموع حرکت‌های آن دوره، به ماجرای ۲۱ آذر محدود می شد. مبارزات ملی و مردمی بشدت توسط رژیم کودتا سرکوب شده بود و نشریات راه مصدق و مکتب مصدق تعطیل شد و افراد مؤثر در چاب آنها را دستگیر و زندانی کردند. فشار دولت حرکت‌های مردمی را به نزدیک صفر رسانده بود. در این هنگام حرکت‌های جدیدی در مسیر مبارزه با استبداد شکل گرفت. نطفه این مبارزات، تشکیل «انجمن‌های اسلامی دانشجویی» بود.

### □ تشکیل «انجمن‌های اسلامی دانشجویان» به عنوان یک جریان مبارزاتی

در سال ۳۴-۱۳۳۳ به همت و تلاش مهندس بازرگان و دکتر عباس شیبانی و برخی از اعضای نهضت مقاومت ملی، انجمن‌های اسلامی دانشجویی تشکیل شد و به روند مبارزه، حیاتی دوباره بخشید.

من در کتابخانه شیبانی که نزدیک چهارراه لشکر قرار داشت رفت و آمد می کردم و در همان محل با دکتر شیبانی آشنا شدم. آقای شیبانی اهل مبارزه بود و برای انتخاب یک راه میانه جهت مبارزه با رژیم، با همکاری مهندس بازرگان، انجمن‌های اسلامی دانشجویی را راه اندازی کردند.

### □ حضور در «مسجد هدایت»

پس از چندی به واسطه یکی از دوستان به نام دکتر اسماعیلی که دانشجوی رشته پزشکی بود، با آیه الله طالقانی در مسجد هدایت آشنا شدم. ماجرا از این قرار بود که ایشان پیشنهاد کرد سری به مسجد هدایت بزنیم و به صورت گذرا از آنجا دیدار کنیم اما هنگامی که من به آن جا رسیدم چون شب جمعه بود، متوجه درس تفسیر قرآن آیه الله طالقانی شدم و آن چنان مجذوب تدریس ایشان گردیدم که حضور در جلسات قرآن مسجد هدایت به عنوان یکی از مهمترین برنامه های من در سالهای ۳۶-۱۳۳۵ و دوران دانشجویی درآمد. حضور در کلاسهای تفسیر آیه الله طالقانی در من اثر بسیار مثبتی بر جا گذاشت و علاقه ام را به قرآن و اسلام بیشتر کرد. به علاوه حضور در

مسجد هدایت موجب آشنایی بیشتر با مبارزین می شد. یکی از پایگاههای مهم فداییان اسلام، همین مسجد بود و مرحوم واحدی تا پیش از اعدام در این محل منبر می رفت. بعد از ترور نافرجام حسین علاء - نخست وزیر وقت - تعدادی از فداییان اسلام به آیه الله طالقانی پناه آوردند، ولی به علت ترس از دستگیری، مکان خود را تغییر دادند. در همان وقت متأسفانه، شناسایی، دستگیر و نهایتاً چند تن از آنان اعدام شدند.

از دیگر افرادی که در مسجد هدایت رفت و آمد داشتند، باید به دکتر سبحانی، دکتر شیبانی، مهندس بازرگان و آقای هاشمی رفسنجانی اشاره کرد. ارتباط من با مسجد هدایت و آیه الله طالقانی، بعد از اتمام تحصیلات همچنان ادامه داشت.

#### □ انجمن اسلامی دانشگاهها، محور جدید حرکتهای مذهبی

در طول سالهای ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۸ انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران، فعالیت گسترده ای را آغاز کرد و به صورت کانونی که عصرهای جمعه در کتابخانه دکتر شیبانی تشکیل جلسه می داد، شروع به رشد نمود. در جلسه هر هفته، یک نفر به عنوان سخنران دعوت می شد و پیرامون مسایل مذهبی و عرفانی، سیاسی و اجتماعی بیاناتی ایراد می کرد. هدف از برگزاری چنین جلساتی آن بود که فعالیتهای سیاسی، به نام انجمن اسلامی دانشجویی رقم نخورد و هر کس مبارزه سیاسی داشته باشد، در خارج از محیط انجمن به این کارها بپردازد.

دکتر شیبانی هم که خود جزو مؤسسين انجمن اسلامی محسوب می شد، فعالیتهای سیاسی را در خارج از محیط انجمن اسلامی انجام می داد.

#### □ آشنایی با گروههای متفرقه

در طی سال ۱۳۳۷ یک انجمن ضدبهبایی مرا به همکاری دعوت کرد؛ اما عقیده ام در آن زمان این بود که فعالیتهای مبارزاتی باید در جهت ریشه کن ساختن اصل فساد و تباهی متمرکز شود و چنین کارهایی اگر چه خوب است، اما کافی نیست و صرفاً وقت پرداختن به کارهای اصلی و اساسی را می گیرد.

رژیم را در آن وقت مانند درخت فاسدی می دانستیم که اگر چه کندن برخی از شاخ و برگ آن ممکن بود، اما این کار باعث تقویت ریشه می گشت و ماهیت اصلی آن

حفظ می‌شد. لذا اعتقاد داشتیم که با ام القسناد (یعنی رژیم شاه) مبارزه کنیم نه با بهائیت (شاخ و برگ آن).

به عبارت دیگر اگر مبارزه با بهایی‌گری عملی نیکو و پسندیده محسوب می‌شد، اما جز یک عمل حسنه نبود و در آن هنگام نیاز به عمل صالح که کل مشکلات جامعه را به گونه‌ای یک پارچه حل کند بیشتر احساس می‌شد.

اصرار ما، تلاش جدی برای ساقط کردن رژیم بود در حالی که آنها چنین اعتقاداتی نداشتند و حتی هنگامی که ما اعلامیه‌های امام (ره) را پخش می‌کردیم، بعضی از مسؤولان این گروه اعضای خود را از مطالعه آن منع می‌کردند.

طی سالهای پس از آن و با بالا گرفتن نفیست روحانیون، ما توانستیم که تعدادی از اعضای این گروه را جلب و جذب کنیم و به صف مبارزین پیوند دهیم.

در طول همین سال با گروه دیگری به نام هیأت حسین مظلوم (ع) یا دیوانگان حسین (ع) نیز آشنا شدم. سال تأسیس این هیأت هم به ۱۳۳۷ باز می‌گردد. این هیأت صبح روزهای جمعه، برنامه‌های عزاداری و نوحه خوانی داشت و اگر چه خط مشی سیاسی نداشتند و مذهبی محسوب می‌شدند اما در هنگام ضرورت با قدرت تمام وارد عرصه سیاسی می‌شدند.

رئیس این هیأت شخصی عارف و دانشمند به نام حسین صدری بود که به رحمت ایزدی پیوست. من ضمن حضور در مراسم و جلسات این هیأت، در حد امکان روحیات عقیدتی و عرفانی خود را تقویت می‌کردم. همچنین دانشجویان فراوانی را برای همراهی در این جلسات ترغیب می‌کردم.

این هیأت از همان ابتدا در منازل افراد برگزار می‌شد و تا حال حاضر ادامه دارد و بنده هم چنان در این مجلس شرکت می‌کنم.

حاج حسین صدری که از مریدان حضرت علی (ع) محسوب می‌شد، شاگردان باوقایی را تربیت کرده است که هم چنان به تداوم این مجلس همت گماشته‌اند و پیوسته از خطبای و مداحان سطح بالای تهران در برگزاری این مراسم بهره می‌جویند.

بنابراین در طول سالهای دوران دانشجویی، به سه طریق با رژیم مبارزه می‌کردم: ابتدا فعالیت دانشجویی به همراه دانشجویان و فارغ التحصیلانی که تحت عنوان انجمن اسلامی گرد یکدیگر جمع شده بودند. دوم، ارتباط فعال با آیه الله طالقانی و حضور گسترده در مسجد هدایت که انصافاً تنها مکانی بود که شخصی مانند مرحوم

آیه الله طالقانی در آن جا منبرهای سیاسی - مذهبی می رفت. ایشان با استفاده از آیات و روایات، وظایف سیاسی مردم را مشخص می ساخت و از هر حیث بیانان ایشان منحصر به فرد بود.

سوم نیز ارتباط دایمی با هیأت حسین مظلوم. در این دوران ارتباطی با حزب مردم ایران نداشتیم و البته آنها نیز فعالیتی چشمگیر نداشتند. البته، جبهه ملی و سایر سازمانهای ملی و انقلابی نیز تحرکی از خود نشان نمی دادند. سالهای ۳۸-۱۳۳۷ سالهای سکوت، و حرکتهای بسیار آرام بود و اگر هم فعالیتی صورت می گرفت، بسیار محرماتنه بود. این وضع تا اوایل سال ۱۳۳۹ ادامه داشت تا این که دولت به طرح مسایلی پیرامون آزادی پرداخت. این سال مصادف با تشکیل جبهه ملی دوم است که پس از شکل گیری، باتوجه به زمزمه های جدید دولت، به بیان لزوم آزادی و انتخابات در کشور می پردازد.

#### □ احیای سالروز ۲۱ آذر

سال اول دانشجویی من و ورود به دانشکده فنی مصادف با سومین سال شهادت دانشجویانی بود که در ماجرای ۲۱ آذر کشته شده بودند. همکلاسهای آنان همه در سال چهارم تحصیل می کردند. به همین سبب بین من و آنها رابطه دوستانه ای شکل گرفت.

از سال ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۸ همزمان با سالگرد ۲۱ آذر، دانشجویان با تجمع در دانشکده فنی، یاد آن حادثه را گرامی می داشتند و اساتیدی چون مهندس بازرگان و دیگران از حضور در کلاسهای درس خودداری می کردند. از تعطیلی رسمی کلاسها خبری نبود اما از تدریس در آن روز هم خودداری می شد. این وضعیت تا سال ۱۳۳۹، یعنی هنگامی که جبهه ملی دوم تشکیل شد ادامه داشت.

در این سال ماجرای ۲۱ آذر با جدیت بیشتری دنبال شد و تصمیم گرفتیم به آن عمومیت بیشتری ببخشیم. واقعه ۲۱ آذر از جنبه خارجی هم می توانست انعکاس زیادی داشته باشد. در داخل نیز باتوجه به این که جای گلوله ها به در و دیوار دانشگاه باقی مانده بود، امکان زیادی برای مطرح شدن داشت. به هر صورت در ۲۱ آذر سال ۱۳۳۹، دانشکده فنی را به تعطیلی کشانیدیم و به بهانه آزادی مورد نظر دولت، با صدور اطلاعیه ای دانشکده های ادبیات، پزشکی و دندانپزشکی نیز به ما پیوستند و

تعدادی از مردم خارج دانشگاه هم به دانشجویان ملحق شدند. دانشجویان در محوطه دانشکده اجتماع کردند و افرادی از رجال سیاسی چون مهندس بازرگان نیز حضور داشتند.

### □ جابجایی قدرت در کابینه و تأسیس «نهضت آزادی»

اوضاع و احوال چنین نشان می داد که وضعیت رژیم دستخوش تغییر و تحولات خاصی شده است. با عوض شدن نخست وزیر، علی امینی به صدارت رسید و به طرح شعارهای آمریکایی پرداخت.

حضور امینی در پست نخست وزی که ظاهراً جاده صاف کن آمریکا بود، با شعارهایی چون آزادی مطبوعات و گروههای سیاسی توأم شد و زمینه تشکیل احزاب و جمعیتها فراهم گردید.

«نهضت آزادی» از جمله گروههایی بود که در این موقعیت شکل گرفت و به رقابت با نفوذ جبهه ملی در دانشگاهها پرداخت. قبل از آن چون ما به خوبی از روحیات غیرمذهبی حاکم بر جبهه ملی مطلع بودیم، از حاکمیت آن بر دانشگاه نگرانی داشتیم. انتظار ما آن بود که علمداری مبارزه علیه رژیم با افراد متعهد و مذهبی کشور باشد.

ناراحتی من از این اوضاع، موجب شد تا طی ملاقاتی با مهندس بازرگان که استاد درس ماشینهای حرارتی در سال سوم دانشکده فنی بود، از ایشان بخواهم تا با همکاری آیه الله طالقانی، جمعیتی اسلامی را تشکیل دهند، و مردم را برای عضویت در آن ترغیب نمایند.

مهندس بازرگان و آیه الله طالقانی چهره هایی سرشناس و مذهبی بودند که می توانستند برای پیش گامی نیروهای مذهبی انقلاب، علمدار باشند. متأسفانه وضعیت روحانیت کشور در آن زمان به گونه ای نبود که بتواند دانشجویان را در یک حرکت منظم علیه رژیم، سازماندهی نماید.

آقای بازرگان پس از شنیدن درخواست من بی آن که اظهار نظری کند، مطلب را دریافت و ظاهراً در جلسه ای که میان اعضای جبهه ملی برگزار شد، بحث بالا گرفته بود.

اصل ماجرا این بود که به دلیل خطرناک بودن مبارزه مستقیم علیه شاه و صدور

اعلامیه بر ضد رژیم، آیه‌الله طالقانی، دکتر سبحانی و مهندس بازرگان، اعلامیه‌های خود را تحت عنوان «نهضت مقاومت ملی» منتشر می‌ساختند تا در صورت دستگیری بتوانند از لو رفتن افراد جلوگیری کنند. پس از چندی که مهندس بازرگان و آیه‌الله طالقانی، تعدادی دیگر از مبارزین را برای همراهی دعوت می‌کنند، کار جبهه ملی دوم به دست تازه واردها می‌افتد و نیروهای جبهه ملی همه کاره می‌شوند.

همین شرایط موجب شد که اشخاصی مانند دکتر شیباتی به فکر چاره افتاده و با نامی غیر از «نهضت مقاومت» اعلام موجودیت کنند. جو نسبتاً آزادی که در سال ۱۳۳۹ به وجود آمد، امکان عملی شدن این خواست را فراهم ساخت و «نهضت آزادی» رسماً تشکیل شد. دانشجویان و افراد مذهبی، بیشتر از دیگران تمایل خود را به عضویت در این نهضت نشان می‌دادند و حرف اصلی و اساسی ما هم این بود که پس از تشکیل نهضت آزادی به همکاری با آن بپردازیم؛ اما این خوشحالی دیری نپایید و مبدل به یأس شد.

ما انتظار داشتیم در زمان خاموشی روحانیت و در نبود سازماتهای فعال اسلامی، نهضت آزادی تحت رهبری آیه‌الله طالقانی و بازرگان حرکتی را آغاز کند که همگی در خدمت آن باشیم، اما وقتی که اساسنامه نهضت منتشر گردید، در آن نوشته شده بود: «به استناد اسلام، قرآن، قانون منشور بین الملل و قانون اساسی»، متوجه شدیم که گنج‌آیدن کلمه قانون اساسی مغایر با نظرات ما مبنی بر کافی بودن قوانین اسلام و قرآن است و اگر بخواهیم قانون اساسی را شریک قوانین قرآن بدانیم، مرتکب شرک شده ایم.

به همین مناسبت جلسه‌ای تشکیل داده شد و مهندس بازرگان ضمن یک سخنرانی اعلام داشت که به هر نوع سؤالی پاسخ خواهد داد. من هم به صورت کتبی عین همین سؤال را از ایشان پرسیدم و نام خود را نیز در پایین برگ سؤال نوشتم. من می‌خواستم بدانم چرا وقتی قرآن برای قوانین کافی است، باید از قانون اساسی رژیم حرف زده شود؟

با کمال تأسف مهندس بازرگان از سؤال من رنجیده خاطر شد و پاسخ مناسبی به آن نداد و این سؤال مرا شبیه حرف «عمر بن خطاب» دانست که می‌گفت: «حبیبنا کتاب‌الله!»

مهندس بازرگان که سؤال مرا «عمری» خواند، به این مطلب توجهی نداشت که

منظور عمر از بیان چنین جمله ای همان: «کلمة الحق براد بها الباطل» است و به علاوه قصد عمر باطل ساختن حدیثها و تفسیرهای قرآنی و روایاتی بود که بر ولایت علی ابن ابیطالب دلالت داشت تا بتواند آنها را به تنش کشیده و اتفاقاً همین عمل را انجام داد و مدارک را سوزاند. نهایتاً مهندس بازرگان علی رغم پیشنهاد من برای تشکیل چنین سازمانی با اتهامات عمری از پاسخ سؤال طفره رفت و موجبات دلسردی مرا از همکاری با نهضت آزادی فراهم ساخت.

در طول سالهای پس از آن، همکاری با نهضت آزادی برای من یک حالت غیر رسمی داشت و صرفاً در حد اعتقادات خود با آن حرکت می کردم. در اواخر سال ۱۳۳۹ جبهه ملی در یک دعوت عمومی از مردم خواست که در زمین جلالیه - پارک لاله کتونی - جمع شوند. دلیل این دعوت نیز آزادی اجتماعات توسط دولت بود.

من برای پخش کردن اطلاعیه های این مراسم، تمامی مناطق بازار تا سبزه میدان را پیاده طی کردم و به هر مغازه یک برگ می دادم.

در حوالی مدرسه آذربایجانها - که در واقع یکی از پاتوقهای من به حساب می آمد - توسط مأموران دستگیر شدم و مرا به شهرستانی بردند.

در آن موقع چون تعداد دستگیر شدگان، به خاطر مراسم تجمع در میدان جلالیه خیلی زیاد بود و مسأله عمومی و مقطعی به حساب می آمد رژیم نگرانی زیادی نداشت و پس از چند روز که به دلیل کمبود جا، مرا به همراه عده ای دیگر در حمام زندان قزل قلعه - که اکنون میدان میوه و تره بار شده است - نگه داشتند، آزاد شدیم.

### □ دوران دانشجویی چگونه گذشت؟

در سال ۱۳۲۰ فارغ التحصیل شدم. من در طول سال تحصیلی یک بار تغییر رشته دادم و به همین جهت زمان تحصیلی به جای چهار سال، پنج سال طول کشید. رشته من در ابتدای ورود به دانشگاه شیمی بود اما پس از چندی تصمیم گرفتم وارد رشته راه و ساختمان شوم.

خوشبختانه این مرحله با نمرات خوب سپری شد و در این رشته فوق لیسانس گرفتم. انجمن اسلامی دانشگاه تهران که فعالیتش منحصر به جلسه هفتگی در کتابخانه دکتر شیبانی بود، از سال ۱۳۳۹ کار خود را به تمام دانشکده ها و حتی

دانشگاههای دیگر مانند دانشگاه پلی تکنیک (امیرکبیر) سرایت داد و نقش بسیار مؤثری را برای حاکمیت روح اسلام بر دانشگاهها، بر عهده گرفت. در مقابل، عوامل رژیم از یک سو و حزب فعال توده از سوی دیگر، تلاش گسترده ای را برای نفوذ در دانشگاهها سازمان می دادند. یکی از دلایل اصلی تقویت سیستم دانشگاهی در ایران را باید مقابله با حوزه دینی و روحانی کشور دانست. از سال ۱۳۱۳ و پیش از آن - که دانشکده پزشکی تأسیس شده بود - هدف عمده بر این قرار داشت که دانشگاهها را در مقابل دین و حوزه های علمی علم کنند که البته اتجمتهای اسلامی در مبارزه با این روند موفقیت های بسیار زیادی کسب کردند. در این ارتباط آقای مهندس پازرگان به عنوان رئیس دانشکده فنی خدمتی را انجام داد که باید از آن یاد کرد و آن اختصاص یک اتاق مناسب با فرش، برای اقامه نماز در دانشکده بود.

وجود این نمازخانه در دانشکده اثر بسیار مثبتی بر روحیه جوانان مذهبی داشت و در اوج غربت مذهب در دانشگاه که بسیاری از دانشجویان یا به خاطر خجالت نماز نمی خواندند و یا در خفا و پنهانی به اقامه نماز می پرداختند، بسیار مفید بود. به طوری که دانشجویان مذهبی سایر دانشکده ها هم، برای اقامه نماز به این مکان می آمدند.

یکی از کارهای ما در آن موقع بحث با دانشجویانی بود که به خاطر شرایط ضد مذهبی حاکم بر دانشگاه، نماز خواندن در این نمازخانه را ریا می دانستند و می گفتند: باید در خفا نماز بخوانیم. پاسخ ما به این افراد این بود که نماز خواندن در حضور دیگران نه تنها ریا نیست، بلکه تبلیغ اسلام و مبارزه با وسوسه های شیطانی است.

خود من مفید بودم که حتماً نماز را در این محل بخوانم و تا آن جا که ممکن بود سایر دانشجویان را نیز به این کار ترغیب می کردم.

تا پیش از آن، برای اقامه نماز به مسجد مسجد در تقاطع خیابان دانشگاه و جمهوری می رفتم. امام جماعت آن جا آیه الله خوانساری بود. دانشجویان تازه وارد که نماز خواندن دانشجویان ترمهای بالاتر را در این نمازخانه می دیدند، علاقمند شده و با آسودگی وضو گرفته و نماز می خواندند. وجود نمازخانه برکاتی داشت که با این جملات قابل بیان نیست: خصوصاً آن که فشار فساد فرهنگی بسیار بالا گرفته بود.

در طول سالهای ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۳، دامن زنان از روی زانو تا بالاترین جای ممکن



کوتاه شده بود و برهنگی بیداد می کرد، در دانشگاهها هم چنین بحران اخلاقی رشد کرده و تمامی بدن زنان در معرض بی حجابی قرار گرفته بود. در طول این مدت انجمن اسلامی سعی داشت با ایجاد وحدت و روحیه مذهبی در دانشگاه و کوی دانشگاه، فعالیت بیشتری را از خود نشان دهد.

از جمله این فعالیتها برگزاری مراسم جشن ولادت حضرت علی (ع) و روز مبعث بود که همزمان با اوجگیری فعالیت جبهه ملی و توسعه فعالیت مسجد هدایت برگزار شد.

اوایل سال ۱۳۴۰ تصمیم گرفته شد به مناسبت درگذشت آیه الله بروجردی مراسمی را در کوی دانشگاه برگزار کنیم. ملت ایران در این عزای بزرگ به صورت بسیج عمومی به قم رفتند، اما جبهه ملی، با این رویداد خیلی سرد برخورد کرد و حتی وظیفه خودشان ندانستند که مجلس ترحیمی برگزار کنند.

برگزاری مجلس ترحیم آیه الله بروجردی در کوی دانشگاه، با حضور بسیاری از میهمانان و دانشجویان برگزار شد که مهندس بازرگان و آقای صدر سخنرانان آن جلسه بودند.

ما برای مجالسی که از سوی انجمن اسلامی دانشگاه برگزار می شد از افرادی مانند استاد مطهری، علامه طباطبایی، آیه الله طالقانی، دکتر بهشتی، دکتر سبحانی دعوت می کردیم ولی عمده سخنرانها برعهده استاد مطهری و آیه الله طالقانی بود. در مجلس بزرگداشت آیه الله بروجردی، مهندس بازرگان مثل اغلب اوقات، روحانیت را مورد انتقاد قرار داد و گفت روحانیون به جای پرداختن به مسایل سیاسی فقط می نشینند و مسأله حیض و نفاس را می گویند.

مهندس بازرگان در صحبتهای خود حتی آیه الله مطهری و طالقانی را که در جلسه حاضر بودند، استثناء نکرد. پس از وی نیز آقای صدر، در سخنان خود حملاتی را علیه روحانیون به زبان آورد. خبر این جلسه به گوش آقای سیدهادی خسروشاهی در قم رسید که آن موقع نشریه ای به نام «در راه انقلاب اسلامی»<sup>۱</sup> منتشر می ساخت. آقای خسروشاهی در این نشریه به انتقاد از مطلب مهندس بازرگان پرداخت. ایشان نوشته بود که ما کاری با آقای صدر نداریم، چون معلوم الحال هستند و

۱ - از این نشریه حدود دو شماره سه صفحه ای منتشر شد که همزمان با همین جریانات بود.

انتظاری از ایشان نمی‌رود. اما جای تعجب است که کسی مانند آقای بازرگان این‌گونه حوزه علمیه قم را مورد پرخاش و حمله قرار دهد و حداقل آقایان طالبانی و مطهری را که در جلسه حاضر بوده‌اند استثناء نکند. آقای بازرگان اگر مایل هستند به قم تشریف بیاورند و در پای درس آیه الله خمینی و علامه طباطبائی بنشینند تا دریابند که مسایل سیاسی و اجتماعی چگونه در آن جا مورد بحث و حل و فصل قرار می‌گیرد و ... ما جزوه آقای خسرو شاهی را در سطح دانشگاه پخش کردیم تا اطلاعات دانشجویان مذهبی افزایش یابد.

### □ برخورد رژیم و جبهه ملی با مسأله انتخابات بعد از رحلت آیه الله بروجردی

قبل از رحلت آقای بروجردی، بحث از اصلاح قانون انتخابات بود اما هیچ‌گونه صحبتی از زنان نبود. رژیم پیوسته به خاطر نیت سوء خودش و برنامه آمریکا (ترویج فساد) علاقه داشت که زنان هم وارد مجلس شوند اما از روحانیت، بخصوص آیه الله بروجردی می‌ترسید؛ زیرا در یک مورد که شاه می‌خواست این عمل را انجام دهد، آیه الله بروجردی پیغام داد که من عمر خود را کرده‌ام و اگر شما چنین کاری انجام دهید، من جلوی مردم می‌انفم و ریش خود را با خون خود خضاب می‌کنم.

یک بار هم شاه دلیل کار خویش را پیروی از کشورهای همسایه اعلام کرده بود که آقای بروجردی گفته بود آنها کشور خود را جمهوری کرده‌اند؛ پس اول جمهوری شود. شاه که از مرجعیت ترس داشت، قضیه را مسکوت گذاشت و بعد از رحلت آقای بروجردی، دوباره طرح را مطرح کرد و قانون انتخابات را با مصوبه هیأت دولت تغییر داد. اما جبهه ملی با این طرح مخالفتی نداشت. جبهه ملی در موافقت با این طرح، به مکاتبات و انتشار اعلامیه دست زد، و محلی را برای تبلیغات در اطراف مسجد فخرالدوله در اختیار گرفت و نام «کانون جبهه ملی» را بر آن گذاشت. سخنرانی‌ها و فعالیتهای انتخاباتی آغاز شد و اللهمبار صالح به مجلس رفت اما به دلیل ابطال آن انتخابات، نتایج آن نیز از میان رفت.

اقدام دیگری که رژیم انجام داد و من بعداً بیشتر متوجه شدم، تلاش برای خارج ساختن مرجعیت از ایران بود. همین دلیل و علی‌رغم این که نام آیه الله خمینی حتی در روزنامه کیهان آن زمان به عنوان یکی از مراجع تقلید قدرتمند قید گردیده بود،

رژیم با ارسال تلگرافی به نجف و تسلیم درگذشت آیه الله بروجردی به آیه الله حکیم، تعایل خویش را برای انتقال مرجعیت به نجف نشان داد. در داخل نیز، رژیم سعی می کرد با مطرح ساختن آیه الله شریعتمداری و سکوت گذاردن نام آیه الله خمینی به مبارزه منفی دست بزند و جزوه کوچکی از رساله عملیه آقای شریعتمداری را به جای رساله آقای بروجردی به قیمت هر جلد پنج ریال در سطح بازار منتشر کرد.

### □ طرح «انجمنهای اهلنی و ولایتی» شروعی برای قیام مذهبی

در همین زمان دولت به فکر تصویب لایحه ای افتاد که بعدها به انجمنهای اهلنی و ولایتی مشهور شد.

طبق این مصوبه، زنان که تا پیش از این نمی توانستند رأی داده و یا برای انتخابات کاندیدا شوند به این شرایط دست می یافتند. دیگر این که جمله سوگند به قرآن مجید از قانون انتخابات حذف می شده و جمله قسم به کتاب آسمانی جای آن را می گرفت؛ که دقیقاً برای باز شدن راه ورود کتب انجیل و تورات، و در واقع بهانه نفی روحانیون و قرآن از صحنه و از رسمیت افتادن دین اسلام بود. مطرح شدن این قضیه که مسأله ای دینی، سیاسی محسوب می شد، سکوت روحانیت را شکست و بحثهای صرفاً سیاسی مبارزه با شاه که در قالب نهضت آزادی و جبهه ملی شکل می گرفت، به حوزه کشیده شد. تصور رژیم تا پیش از اقدام به طرح مسأله انجمنهای اهلنی و ولایتی، این بود که با فوت حضرت آیه الله بروجردی عرصه برای چنین اقداماتی آماده می شود. غافل از آن که هنگام رسیدن متن مصوبه دولت به قم، علما ضدیت آن را با اسلام درمی یابند و با احساس تکلیف شرعی، علیه آن موضع می گیرند.

در تداوم این جریان آقای فلسفی که از خطبای بزرگ تهران هستند، به دستور آیه الله خوانساری، علیه مصوبه دولت سخنرانی کرد. مراجع حوزه علمیه قم نیز با انتشار اطلاعیه ای که دوازده نفر از بزرگان حوزه آن را امضا کرده بودند، به مخالفت با انجمنهای اهلنی و ولایتی برخاستند. آیه الله طباطبایی، آیه الله خمینی، آیه الله شریعتمداری و آیه الله گلپایگانی از امضا کنندگان این بیانیه بودند. انتشار خبر اعتراض علما در قم، مردم را تکان داد و آیه الله خمینی هم که هنوز نامشان فراگیر

نشده بود، بعد از درس حوزه علیه طرح انجمنهای ایالتی و ولایتی صحبت کرد. اوایل سال ۱۳۴۱ روحانیون مردم را برای شنیدن نظر علما به مسجد سید عزیزالله دعوت کردند؛ اعلام شد که سخنران مراسم آقای فلسفی است.

علم - نخست وزیر وقت - درمی یابد که اگر اجتماع مردم در بازار شکل گیرد و سخنرانی انجام شود، قیاسی عمومی علیه رژیم شکل می گیرد. به همین منظور، شبانه خدمت آیه الله خوانساری رسیده و خبر لغو مصوبه را به ایشان ابلاغ می کند. در مقابل تقاضا می کند که تجمع مردم در مسجد هم لغو شود. آیه الله خوانساری مطلب را می پذیرد و اطلاعیه لغو مراسم در برابر لغو مصوبه دولت به دیوارها زده می شود. فردای آن روز مردم ضمن حضور در بازار، با درهای بسته مسجد مواجه می گردند. انتشار خبر لغو انتخابات مجلس و باطل شدن مصوبه دولت، موجب نشاط و خوشحالی مردم شد ولی این عقب نشینی دولت، آغازی برای یک حمله دوباره بود.

من در این دوران فارغ التحصیل شدم و بلافاصله خود را به حوزه نظام وظیفه معرفی کردم. اما به خاطر لکه سفیدی که روی چشمم قرار داشت، طبق قانون معاف شدم. البته ابتدا می گفتند تا پول ندهید از معافیت هم خبری نیست، اگرچه حق مسلم شما باشد! من که وضع را این گونه دیدم، گفتم که چون معافیت حق من است حتی یک قران پول هم نخواهم داد و با اصرار و پافشاری مراحل معافیت و گرفتن تأییدیه پزشکی را سپری کردم. پزشک پس از دیدن چشم من فوری برگ معافیت را تأیید کرد اما باز هم درجه دارهای مسؤول پرونده، حاضر نبودند که بدون گرفتن باج کار مرا انجام دهند.

سرانجام که متوجه شدند من اهل دادن انعام و پول زور نیستم، با عصبانیت برگه معافیت را به طرفم پرت کرده و گفتند: «تو دیگه چه مهندسی هستی؟!»

من پاسخ دادم که اگر سؤال مهندسی دارید بپرسید تا جواب دهم، هر چند که می دانستم منظورشان از این جمله اشاره به ندادن پول و خست به خرج دادن در پرداخت «باج» است.

به هر حال با تلاش مستمر، کثرت معافیت را گرفتم و چون اوضاع کار مناسب نبود، در اولین فرصت در آزمون استخدام وزارت راه و ترابری شرکت کردم و پذیرفته شدم.

البته پیش از آن از مراجع تقلید استفتا کرده بودم که آیا می شود در دستگاههای دولتی به خدمت مشغول شد یا خیر و آنها پاسخ داده بودند، فعالیت در وزارت آموزش و پرورش و سایر سازمانهایی که در امر خدمت به مردم مشغول هستند بلامانع است. از همین رو چون خدمت در وزارت راه را در جهت تأمین نیاز مردم ضروری می دانستم به عنوان مهندس مشغول به کار شدم. در طول این سالها سعی بسیاری داشتم که از طریق خدمت در وزارت راه مشکلات مردم را حل کنم که خوشبختانه در موارد زیادی توفیق یافتم. محل اداره آن زمان، در میدان فردوسی قرار داشت و در همان حال، فعالیتهای سیاسی و اجتماعی را نیز ادامه می دادم.

#### □ حضور پر قدرت امام خمینی در صحنه مبارزات

در سال ۱۳۴۱ پس از آن که ابطال مصوبه دولت مطرح شد، رژیم چنین وانمود می کرد که اگر اصل طرح غلط بود، ولی ماجرای رفتارندوم و انتخابات غلط نبوده است و اینک که دولت نمی تواند بنا بر مقتضیات جامعه تصمیم بگیرد باید رفتارندومی برگزار کند تا ملت خودشان در مورد اجرای اصلاحات تصمیم بگیرند.

به همین منظور دولت یک منشور شش ماده ای را برای اظهار نظر مردم آماده کرده بود که اولین ماده آن به نقش زنان در انتخابات مربوط می شد.

از آن جا که در اولین مرتبه طرح این بحث، روحانیون به عنوان مخالفت جلو آمده بودند، در این مورد نیز علما پیشقدم شده و فریاد مخالفت سر دادند و امام خمینی هم با قدرت خود را وارد عرصه مبارزه کرد. همزمان با تحریم رفتارندوم از سوی آیه الله خمینی و سخنرانی علیه آن، رژیم اقدام به رأی گیری کرد. ما از آن جهت که تلاش می کردیم فعالیت خود را به صورت جمعی سازمان دهیم، سعی داشتیم تمامی عناصر مستعد مذهبی را که در سازمانهای مختلفی مانند انجمنهای اسلامی دانشجویان، نهضت آزادی و یا جبهه ملی پراکنده بودند حول محور فعالیت روحانیون جمع کنیم و بی آن که نام مشخصی بر فعالیت خویش بگذاریم در خدمت اجرای دستور علما قرار گیریم.

علت آن که ترجیح می دادیم این گروه صرفاً یک اجتماع بدون نام باشد، پیشگیری از ایجاد حساسیت در نیروهای رژیم بود. اگر نامی بر این گروه می گذاشتیم خیلی زود لو می رفتیم و نهایتاً اجتماع ما متلاشی می شد.

اعلامیه‌هایی که در طول این مدت پخش می‌کردیم، غالباً به امضای «مسلمانان دانشگاه تهران» منتشر می‌شد. البته در سالهای ۴۲-۱۳۴۱ ساواک برای رسیدن به کانون اصلی این گروه نام «گروه مهندس طاهری» را بر آن نهاده بود و در رادیوی مبارزین خارج از کشور هم که توسط آقای دعایی در بغداد اداره می‌شد، نام گروه مهندس طاهری ذکر می‌شد.

در ششم بهمن سال ۱۳۴۱ رفرا اندوم شاه برگزار شد و امام خمینی بر ضد آن به ایراد سخنرانی پرداخت. ما نیز با علاقه و احساس وظیفه، نوارهای ایشان را تکثیر کرده و در اختیار دانشجویان و سایر اقشار مردم قرار می‌دادیم. در آن دوران، امام هنوز رساله‌ای از خود منتشر نساخته بود و صرفاً تعدادی از افراد نزدیک از ایشان تقلید می‌کردند.

در این بین تعداد زیادی از مردم خواستار انتشار رساله حضرت امام (ره) بودند تا بتوانند از ایشان تقلید کنند.

در آن هنگام آقای مهندس بازرگان و آیه الله طالقانی به دلیل مخالفت با رفرا اندوم ششم بهمن دستگیر و زندانی شده بودند و من به دلیل تقارن شهادت حضرت امام جعفر صادق (ع) به مشهد رفته بودم.

#### □ ماجرای فیضیه

مخالفت چند ماهه روحانیت قم و سایر نقاط کشور از ششم بهمن ۱۳۴۱ تا فروردین سال ۱۳۴۲، خصوصاً سخنرانیهای امام در اعتراض به رژیم و تحریم رفرا اندوم و تأکید ایشان بر این مطلب که هیچ‌کس به شما رأی نداده است، حساسی شاه را عصبانی کرد و او مترصد فرصتی بود که این اقدام را تلافی نماید. فرصت مناسب برای رژیم، در جلسه بزرگداشت سالروز شهادت امام جعفر صادق (ع) پیش آمد. در جلسه آن روز، حضرت آیه الله گلپایگانی شخصاً در فیضیه حضور داشت. ساعتی پس از شروع مراسم، کماندوهای رژیم به مردم و طلاب یورش برده و هر کس را که به دستشان می‌رسید با چوب و چماق کتک می‌زدند.

آن روز عوامل رژیم طلبه‌ای به نام سیدیونس رودباری را از پشت بام به پایین پرتاب می‌کنند؛ او اولین شهید نهضت امام خمینی (ره) محسوب می‌گردد و خونش را باید اولین خون ریخته شده در راه انقلاب اسلامی دانست. امام با شنیدن خبر این

حادثه بسیار ناراحت و برافروخته می‌شود و اعلامیه‌ای را منتشر می‌کند که بیشتر به یک معجزه شبیه است.

امام در اعلامیه خود نوشته بودند: «شاه دوستی، یعنی آتش زدن قرآن، جاوید شاه، یعنی ضد انسان بودن، جاوید شاه، یعنی ...»

امام در این اعلامیه تقیه را حرام کردند و فرمودند: «تقیه حرام است ولو بلغ و ما بلغ». از آن جا که تا پیش از حضرت امام (ره) کسی چنین تحریمی برای تقیه صادر نکرده بود، باید ایشان را پیشتاز این جریان دانست. امام (ره) در این اعلامیه به عنوان یک مجتهد اعلام کرد که اسلام در خطر است.

ظاهراً چندی بعد آیه‌الله منتظری از امام خواسته بود که معنای «ولو بلغ و ما بلغ» را توضیح دهند و بگویند که باتوجه به این سخن تا چند نفر مجاز به شهادت در برابر عدم تقیه هستند. و امام جواب داد: «هرچقدر، ولو همه مملکت».

#### □ تحول در دانشگاه و جامعه

باتوجه به شرایط آن روز جامعه (قبل از صدور اعلامیه) که برخی روحانیون در حد ضعیف با رژیم همکاری داشتند و یا حداقل سکوت اختیار می‌کردند، دانشجویان ارتباط مطلوبی با روحانیون نداشتند و توقع نمی‌رفت که در بین تمامی روحانیون، کسی پیش از آیه‌الله طالقانی - که به صورت اشاره به مسایل سیاسی می‌پرداخت - وارد صحنه شود؛ اما انتشار اعلامیه حضرت امام (ره) در دانشگاه، چنان تحولی در آن جا به وجود آورد که قابل توصیف نیست. تمامی فشرهای مذهبی و فعال کشور و سایر تشکلهای سیاسی در دانشگاهها همگی با علاقه و جدیت به مطالعه و انتشار بیانات امام پرداختند و برخلاف گذشته به همکاری با حوزه علاقمند شدند.

اقدام شجاعانه حضرت امام، به دانشجویان ثابت کرد که در حوزه علمیه قم هم افراد مبارز و شجاع وجود دارند. به علاوه اصرار دانشجویان و سایر افراد مذهبی برای انتشار رساله عملیه حضرت امام (ره) بالا گرفت و ارتباط میان نیروهای مبارز و مسلمان بیشتر شد.

ما اعلامیه‌های امام را با همکاری هیأت‌های مؤتلفه اسلامی چاپ و پخش می‌کردیم و در سراسر کشور به دست مردم می‌رساندیم. حتی روستاهای کشور هم

در معرض بخش اعلامیه‌ها بودند و این اقدام، در افزایش سطح آگاهی عمومی تأثیر فراوانی داشت.

مهمترین اثر انتشار اعلامیه‌ها در سطح جامعه، پدیدار شدن یک رهبری قاطع و نیرومند روحانی در عرصه مبارزات ضد رژیم بود، رهبری که علی‌رغم نیاز فراوان جامعه، تا پیش از آن وجود نداشت.

ما برای تقویت این پیوند و ارتباط، علاوه بر اعضای گروه خود تعداد دیگری از دانشجویان و نیروهای مذهبی را نیز با خود همراه کرده، به محضر امام شریفیاب می‌شدیم. یعنی از پانزدهم فروردین ۱۳۴۲ که دانشگاهها بازگشایی شده بود تا حدود نیمه خرداد، به فاصله دو ماه چندین مرتبه با امام دیدار داشتیم و ایشان هر بار ضمن بیان سخنان مسبوطی به ارشاد و راهنمایی ما می‌پرداختند. آخرین مرتبه‌ای که با امام دیدار کردیم حدوداً دهم خرداد سال ۱۳۴۲ بود. در آن جلسه ایشان ضمن این که انتقاد کردند که چرا زودتر حضور چنین جمعیتی - حدوداً سیصد نفر - از دانشجویان را خبر نداده‌اید، به تفصیل درباره استعمار و عدم علاقه آن به اسلام صحبت کردند. محور کلام امام این بود که: «دشمنان تلاش می‌کنند به دانشجویان پیام‌رسان اسلام نمی‌تواند حکومت داشته باشد چون اقتصاد یا سیاست ندارد. حال آن که توطئه‌ای بزرگ است و شما بدانید که اسلام همه چیز دارد. سیاست دشمنان این است که هر کشور یا ملت اسلامی را از اسلام دور کنند تا بگویند اسلام واقعی نمی‌تواند کاری انجام دهد.»

البته متن این بیانات که در یک یا دو نوار ضبط شده بود، به دلیل دستگیری تعدادی از حاضران پس از دیدار با امام، مفقود گردید. البته باید یادآور شد که حضور این تعداد دانشجویان در منزل امام که اتاقهای کوچکی داشت، به علت علاقه دانشگاهیان به شنیدن سخنان امام پدید آمده بود. از اشخاصی که در ملاقات با امام شرکت کردند می‌توان به آقایان: مهندس عبودیت از دانشجویان اهل اصفهان و سید مهدی جعفری که اینک استاد دانشگاه است اشاره داشت.<sup>۱</sup> در میان مدهوین آقای آیه‌اللهی هم حاضر بود.

در دیدارهای دیگر نیز یکی از سؤالات ما از امام، این بود که «وظیفه ما را تعیین

۱. آقای جعفری در دور اول مجلس شورای اسلامی به عنوان نماینده مردم برازجان انتخاب شد.



کنید و بفرمایید در چنین شرایطی تکلیف ما چیست؟»

امام هم فرمودند: «در هر جا که می‌توانید مفسد رژیم را فاش کنید، و تکلیف این است که در افشای رژیم کوشا باشید.»

سال ۱۳۴۲، سال دوم اشتغال من در وزارت راه بود و باید خمس درآمد خود را پرداخت می‌کردم. پس از کسر و پرداخت بدیهای شخصی، از طریق آیه‌الله سید محمد حسین تهرانی که امام جماعت و مفسر قرآن مسجد قائم در نزدیکی بیمارستان امیراعلم بود و همکاری نزدیکی با امام داشت، به حضور امام معرفی شدم و ایشان به طور خصوصی مرا به حضور پذیرفتند.

### □ تقویت ارتباط با امام

آیه‌الله تهرانی نامه‌ای خصوصی برای امام نوشته بود و امکان ملاقاتهای بیشتری را برای من با امام فراهم ساخت. من در این دیدارها از مسایل، مشکلات و اوضاع حاکم بر دانشگاهها برای امام مطالبی را توضیح می‌دادم و ایشان هم با دقت گوش فرامی‌دادند و خصوصاً مواردی پیش می‌آمد که با توجه به توضیحات بنده تصمیماتی می‌گرفتند و یا به حفظ و رعایت شرایطی خاص می‌پرداختند.

آشنایی من با آیه‌الله سید محمد حسین تهرانی به زمانی بازمی‌گشت که ما دامنه فعالیت و همکاری خود را با بسیاری از مراکز و مساجد تهران توسعه داده بودیم. آیه‌الله تهرانی با امام (ره) ارتباطی نزدیک داشت؛ از من نیز تعهد گرفته بود که در طی این مسیر ثابت قدم باشم و پیمان شکنی نکنم. در آن دوران یکی از افرادی که ارتباط کاملاً نزدیکی با آیه‌الله تهرانی داشت حاج مهدی عراقی بود که ما به هیچ وجه اصراری به دانستن چگونگی ارتباط بین آنها نداشتیم.

نگرانی از دستگیر شدن و لو دادن اطلاعات، توجیه خوبی بود که ما و همراهمان از تلاش برای دانستن بسیاری مطالب دست کشیده و ندانستن برخی موضوعات را ترجیح دهیم. همین امر باعث محرمانه نگه داشته شدن روابط میان افراد بود و پوشش امنیتی مطلوبی را ایجاد می‌کرد.

از سوی دیگر فرارسیدن ماه محرم و بروز حادثه فیضیه، که مانند کبریتی انبار باروت را به آتش کشیده بود، آن چنان امام را برانگیخت که قیام و انقلاب را به درجات بالاتری سوق داد. انتشار نامه‌ها و مکاتبات آغاز شد و امام در تماسی

نوشته‌ها و سخنرانیهای خویش اصرار داشتند که در مراسم ماه محرم و عزاداری‌های امام حسین (ع)، فاجعه مدرسه فیضیه و پس از آن جنایات اسرائیل بر ضد اسلام مطرح شود و شعارهای انقلابی و اسلامی در عزاداری‌ها جایگزین گردد.

### □ خرداد ۱۳۴۲

من در خرداد ۱۳۴۲ تهران بودم، از شهرستانها خبری رسید که سوگواری امام حسین (ع) و عزاداری ماه محرم، به قیام علیه رژیم تبدیل شده است. در تهران شعارهای: «فیضیه شد قتلگاه»، «خمینی بت شکن ملت تو را می‌خواهد»، «تا خون در رگ ماست، خمینی رهبر ماست» شکل همیشگی مراسم عاشورای حسینی را تغییر داده بود و به آن ماهیتی سیاسی و عملی می‌بخشید.

در این بین نقش هیأت‌های درهم ادغام شده اسلامی که «گروه مؤتلفه اسلامی» نام گرفته بود و حاج صادق امانی در رأس آن قرار داشت حرف اول را می‌زد. آشنایی با گروه مؤتلفه اسلامی به ارتباط میان من و حاج مهدی عراقی و آیه الله حاج محمد حسین تهرانی بازمی‌گشت.

روز عاشورا نزدیک می‌شد و طبق قرار، تصمیم بر این بود که در این روز هیأت‌های مؤتلفه، گروهی از عزاداران مبارز را گردآوری کنند تا حین عزاداری، تظاهراتی بر ضد رژیم نیز به راه افتد.

روز عاشورا، طبق قرار، هیأت از مسجد حاج ابوالفتح در میدان شاه (قیام کنونی) شروع به حرکت کرد و خود را تا مسجد هدایت رسانید. در طول راه، پلاکاردهایی توسط مردم حمل می‌شد که روی آن شعارهایی بر ضد ظلم و ستم نوشته شده بود و پس از آن هم عکس‌های حضرت امام به پلاکاردها و شعارها افزوده شد. بر خیابان جمعیت هر لحظه افزوده می‌شد و عزاداران از کوچک و بزرگ به آن می‌پیوستند. حتی افراد کت و شلواری هم که فقط سایر دسته‌ها را تماشا می‌کردند، به این راهپیمایی عاشورایی اضافه شدند.

جمعیت عزادار پس از طی مسافتی، ابتدا وارد دانشگاه شد و سپس به طرف بازار تهران ادامه مسیر داد. ساعت دو بعد از ظهر جمعیت به مسجد شاه - که اینک مسجد امام است - وارد شد و به سخنان حاج مهدی عراقی گوش سپرد.

عصر آن روز هم در مسجد هدایت، تجمعی از سوی انجمن اسلامی دانشگاه

صورت گرفت که با سخنان آیه الله طالقانی همراه بود. در مسجد - هدایت - شعارهای زیادی بر صدررژیم سرداده شد، حفصار صلواتهای فراوانی برای ساقط شدن رژیم شاه و پیروزی انقلاب به رهبری روحانیون فرستادند.

از مسجد هدایت که خارج شدیم، جمعیت به طرف کاخ گلستان در میدان ارک حرکت کرد. در روز عاشورا، خود شاه در آن محل مجلس سوگواری برپا کرده و سرتاسر آن محیط مملو از سربازان مسلح و نیروهای رژیم بود.

در آن جا هم شعارهای ضد رژیم و حمایت از امام خمینی سرداده شد و مسیر جمعیت به طرف مسجد ترکها تغییر کرد. در مسجد ترکها آقای فلسفی سخنرانی داشت و هر دسته ای علاوه بر آلات و ادوات همیشگی خود به مقتضای موقعیت، عکس یا اعلامیه ای از امام یا فیضیه با خود به همراه می آورد. در آن دوره، یکی از دسته ها متعلق به آقای طیب بود که چون عکس امام را به همراه داشت، مأمورین رژیم از ایشان پرسیدند: «شما که از ابتدا با ما بودید و خواسته بودیم که عکس امام همراه نداشته باشید؟ شما دیگر چرا؟! او پاسخ داد: «ما تا الان با شما بوده ایم و قصد داریم که از حالا به بعد با خدا باشیم. تا اینجا را که دیدید برای شما سینه می زدم، اما از این پس برای خدا و امام حسین (ع) سینه خواهیم زد.» افرادی مثل ما، تمام تلاش خود را در تکثیر و توزیع اعلامیه ها و نوارهای امام به عمل می آوردند و نه تنها محیطهای دانشگاهی و دانشجویی، بلکه سراسر کشور، عرصه این تبلیغات بود.<sup>۱</sup>

روز یازدهم محرم، که مطابق با چهارده خرداد سال ۱۳۴۲ بود، همان هیأتها همچنان در خیابانها راهپیمایی کردند. پرائر گسترش پیام امام جو سیاسی - مذهبی

۱. در آن روزها جبهه ملی دردی را دوا نمی کرد و چشم ما از همکاری آنها آب نمی خورد. ولی سعی می کردیم افراد مؤمن و متعهد آنها را جذب کنیم. البته مدتی که بازرگان در زندان بود چیزهایی رایج به امام شنید که در ابتدا باور نداشتم و پس از ملاقات با ایشان در پاریس دریافتم که امام یک مبارز و روحانی واقعی است. پیش از آن به عبارتی نوع تفکر و برداشت آقای بازرگان، امام هم اعتماد کاملی به ایشان نداشتند ولی پس از دیداری که در پاریس صورت گرفت امام (ره) دریافته علی رغم برخی اشکالات ضد روحانی در تفکر آقای بازرگان، نکات مثبتی هم در وجود ایشان یافت می شود.

حاکم بر کشور بسیار بالا گرفته و هیأتها یکی پس از دیگری حالت سیاسی به خود می گرفتند. دستة شکل گرفته در روز عاشورا، روز یازدهم محرم دوباره به طرف دانشگاه به راه افتاد و ماجرای روز قبل به همان ترتیب تکرار شد. این بار شعارهای تند و صریح «مرگ بر شاه» و «دروغ بر خمینی بت شکن» هم اضافه شده بود.

علی رغم گستردگی این تظاهرات، مأموران هیچ اقدامی از خود نشان نمی دادند. تا این که عصر روز یازدهم، هنگامی که تعداد جمعیت از دویست هزار نفر به ده هزار نفر کاهش یافته بود، مأموران توانستند خیابانها را مسدود کنند. شهرتانی هم سریعاً اطلاعیه‌ای منتشر کرد و گفت که عده‌ای از دستجات سیاسی و اخلاکگر تحت عناوین مذهبی درصدد ایجاد اختلال در سطح شهر هستند. پس از آن مأموران حمله کردند و هرکس چه در این جریان نقش داشت و چه رهگذران عادی را دستگیر ساختند. علاوه بر آن، تعداد زیادی از روحانیون را که با سخنرانیهای تند خود افکار عمومی را علیه رژیم بسیج می کردند - مانند آقای فلسفی - دستگیر کرده و تا شب پانزدهم خرداد، تعداد این افراد به پنجاه نفر رسید.

از سوی دیگر چون روز عاشورا، امام در مسجد اعظم سخنرانی شدیدالحنی علیه رژیم ایراد کرده بود، حکومت شاه تصمیم گرفت با حوادث برخورد جدی داشته باشد. پیش از آغاز صحبت امام در مسجد اعظم یکی از روحانیون به نام سید غلامحسین شیرازی به سخنرانی می پردازد. قبل از آن از امام می پرسد درباره چه چیزی صحبت کنم و امام می فرماید شما درباره هر چیزی که می خواهید صحبت کنید و مسایل مربوط به شاه را به من واگذارید.

حجة الاسلام شیرازی که آن روز در مسجد اعظم سخنرانی داشت، از قدیمی ترین مبارزان ضد رژیم بود و عضو فداییان اسلام محسوب می شد. او در طول سالهای ۲۵-۱۳۳۴ توسط عوامل رژیم دستگیر شده و شدیداً تحت شکنجه قرار گرفته بود.

پس از پایان سخنرانی او، و در حالی که صحبت علیه شاه جرم بزرگی محسوب می شد، امام به مفتضح ساختن حکومت شاه پرداخت و بر خلاف دوران پیش از آن، که گاهی می گفتند اعلی حضرت، در این سخنرانی گفتند: «مردک» و «شاه» و از به کار بردن لفظ اعلی حضرت خودداری کردند. امام در یک سخنرانی پانزده دقیقه‌ای می گوید: «شاه! مگر تو یهودی شده‌ای؟ اگر یهودی شده‌ای بگو تا ما هم تکلیف